

# برهان وجودی در فلسفه لایب‌نیٲس

□ دکتر علی فتح‌طاهری

استادیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

اثبات وجود خداوند اقامه‌کنند. اگرچه آنان واژه «خداوند» را به معانی مختلف بکار برده‌اند، ولی همگی در طرح «ادعای اثبات وجود خداوند» مشترک بوده‌اند.

بنظر جان هاسپرس عمده‌ترین براهین مذکور عبارتند از: برهان وجودی، برهان جهان‌شناختی (برهان علی و برهان وجوب و امکان)، برهان از طریق معجزات، برهان براساس تجربهٔ دینی، برهان مبتنی بر سودمندی و برهان نظم.<sup>۱</sup>

البته از هر یک از براهین یادشده تعابیر متفاوتی وجود دارد. مثلاً اگرچه آنسلم، دکارت، اسپینوزا، لایب‌نیٲس و برخی متفکران دیگر برای اثبات وجود خداوند به برهان وجودی متوسل شده‌اند، لیکن تعابیر آنها متفاوت است.

بطور کلی تمام براهین اثبات وجود خداوند را می‌توان در دو دسته جای داد: برخی از آنها با آغاز از جهان (اعم از انسان و غیر انسان) و خصوصیات آن به اثبات هستی موجودی ورای آن می‌پردازند؛ و برخی بدون توجه به جهان و تجربهٔ آن و استناد به مخلوقات و با اتکاء به عقل محض.

از میان براهین مذکور تنها برهان وجودی (و در سنت ما برهان صدیقین)<sup>۲</sup> است که در آن کوشش می‌شود تا بدون استناد به مخلوقات و با بکارگرفتن صرف عقل و از

## چکیده

در میان براهین اثبات وجود خداوند، اهمیت برهان وجودی بر کسی پوشیده نیست. از قدیم تاکنون فیلسوفان بزرگ غرب در تأیید یا رد این برهان قلم زده‌اند و مطالب مهمی نگاشته‌اند. لایب‌نیٲس که خود از مدافعان برهان وجودی است، مدعی است که با رفع نقصی که در برهان وجودی آنسلم و دکارت وجود دارد می‌توان آنرا به براهینی یقینی، و در حد براهین ریاضی، مبدل ساخت. در این مقاله ضمن اشاره به پیشینهٔ برهان وجودی، نظر لایب‌نیٲس را دربارهٔ نقص این برهان بیان می‌کنیم و سپس راه‌حلهای وی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## کلید واژه

برهان وجودی؛	حقایق سرمدی؛
برهان یقینی؛	هستی کامل مطلق؛
براهین ریاضی؛	هماهنگی پیشین بنیاد؛
برهان صدیقین؛	لایب‌نیٲس.

## ۱. مقدمه

در طول تاریخ تفکر بشر، مسئلهٔ وجود خداوند یکی از مسائل مهم متفکران بوده است. حداقل می‌توان گفت از زمان افلاطون ببعده، ذهن متفکران بزرگ بنوعی با این مسئله درگیر بوده است و کوشیده‌اند تا براهینی برای

1. John Hospers, An Introduction to Philosophical Analysis, ch.7.

۲. میان براهین وجودی و صدیقین تفاوت‌های اساسی وجود دارد که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست.

طریق خود خداوند و بطور بیواسطه، وجود وی اثبات گردد. بنابراین ماهیت برهان وجودی، غیر تجربی است. اغلب براهین اثبات وجود خداوند حداقل مبتنی بر یک مقدمه تجربی است؛ اما در برهان وجودی از صرف مفهوم و تعریف خداوند و بنحو لمّی و ماتقدم،<sup>۳</sup> وجود وی استنتاج می‌شود.

از آنجاکه هدف این مقاله بررسی برهان وجودی لایب‌نیس است، و چون لایب‌نیس در اینباره با پذیرش آراء پیشینیان آغاز می‌کند، شایسته است قبل از بیان نظر وی اشاره‌ای به پیشینه این برهان داشته باشیم.

## ۲. پیشینه برهان وجودی

در تاریخ فلسفه غرب برهان وجودی بنام آنسلم ثبت گردیده، ولی خود او این اصلاح را بکار نبرده است. برای اولین بار کانت بود که این برهان را «وجودی» نامید. البته قبل از وی متفکرانی چون وولف لفظ «وجودشناسی» را بکار برده‌اند. آنسلم برهان وجودی خویش را در رسالهٔ پرسولوگیون<sup>۴</sup> اقامه می‌کند. وی این برهان را به دو صورت عرضه می‌دارد که مقدمات و نتایج آن تا حدودی متفاوتند. بنظر می‌رسد که او پس از ارائهٔ شکل نخست برهان و آگاهی از نقایص آن به بیان شکل دوم می‌پردازد، ولی در تاریخ فلسفه غرب شکل اول آن شهرت یافته و منتقدانی چون کانت نیز به آن نظر داشته‌اند. آنسلم در برهان اول خویش می‌خواهد از صرف تصور خداوند، وجود او را نتیجه بگیرد، اما در برهان دوم قصد دارد علاوه بر وجود او، وجوب و ضرورت او را نیز اثبات کند.

**\* بطور کلی تمام براهین اثبات وجود خداوند را می‌توان در دو دسته جای داد: برخی از آنها با آغاز از جهان (اعم از انسان و غیر انسان) و خصوصیات آن به اثبات هستی موجودی ورای آن می‌پردازند؛ و برخی بدون توجه به جهان و تجربه آن و استناد به مخلوقات و با اتکاء به عقل محض.**

آنسلم در شکل نخست برهان بیان می‌دارد که ما واجد تصویری از خداوندیم بعنوان «چیزی که بزرگتر از آن را نمی‌توان تصور کرد». حال آیا چنین تصویری وجود واقعی نیز دارد یا خیر؟ وی معتقد است که آن باید در خارج نیز موجود باشد، زیرا در غیر اینصورت می‌توانیم چیزی بزرگتر از آن را تصور کنیم، یعنی چیزی که علاوه بر ذهن، در خارج هم موجود است، و این باطل است. می‌توان استدلال آنسلم را در قالب قیاس استثنایی زیر بیان کرد:

تعریف (اصل متعارف): خداوند بعنوان بزرگترین چیزی است که می‌توان تصور کرد.

اگر خداوند وجود واقعی نداشته باشد، چیزی را می‌توان تصور کرد که بزرگتر از خداوند است.

لیکن (بنا به تعریف) چیزی بزرگتر از خداوند نمی‌توان تصور کرد. پس خداوند وجود واقعی دارد.

گونیلو متفکر معاصر آنسلم این برهان را مورد اعتراض قرار می‌دهد و ایراداتی بر آن وارد می‌سازد. توماس آکوئیناس هم این برهان را سفسطه‌آمیز می‌داند و از پذیرش آن امتناع می‌ورزد. ولی در عصر جدید، دکارت که فلسفهٔ خویش را بر ذهن و تصورات آن مبتنی می‌سازد، برهان وجودی را کاملاً هماهنگ با فلسفهٔ خویش می‌یابد و آن را احیاء می‌کند، با این تفاوت که وی برخلاف آنسلم خداوند را بعنوان موجودی که کاملتر از آن را نتوان تصور کرد، تعریف می‌کند.

مرسن و گاساندی، متفکران فرانسوی معاصر دکارت، نیز مانند گونیلو برهان وجودی را نقد کرده‌اند. اسپینوزا این برهان را معتبر می‌داند و در آثار مختلف خود صورتهایی از آن را ارائه می‌دهد. وی خداوند را بعنوان «علت خود» و یا چیزی که ذاتش مستلزم وجود است، تعریف می‌کند و می‌کوشد تا وجود خداوند را از این تعاریف استنتاج نماید. برهان وجودی با افت و خیزهای یادشده به لایب‌نیس می‌رسد. وی معتقد است که با اصلاحاتی در این برهان می‌توان وجود خداوند را بنحو هندسی اثبات کرد. انتقادات مهلک کانت در قرن هجدهم برای مدتی برهان وجودی را به فراموشی سپرد، اما در دورهٔ معاصر

3. Apriori.

4. Prosligion.

تحت توجه متفکرانی چون چارلز هارت شورن و نورمن مالکوم قرار گرفت و آنان کوشیدند تا بنوعی آنرا مجدداً احیاء نمایند.<sup>۵</sup>

### ۳. برهان وجودی از نظرگاه لایب‌نیتس

لایب‌نیتس چهار برهان برای اثبات وجود خداوند اقامه می‌کند: برهان جهان‌شناختی، برهان براساس حقایق سرمدی، برهان مبتنی بر هماهنگی پیشین بنیاد و برهان وجودی. در برهان جهان‌شناختی با آغاز از این واقعیت که چیزی وجود دارد، و از طریق اصل علی، وجود خداوند اثبات می‌گردد. در برهان براساس حقایق سرمدی از وجود حقایق ضروری که بنحو لمّی و ماتقدم شناخته می‌شوند، وجود موضوعی که واجد ضرورت مطلق یا متافیزیکی است، یعنی خداوند، نتیجه می‌شود.

برهان مبتنی بر هماهنگی پیشین بنیاد (که در حقیقت همان برهان نظم است) بیانگر آنستکه میزان و درجه نظم و هماهنگی جهان دالّ بر وجودی الهی است که این نظم را به اشیاء بخشیده است. در برهان وجودی هم بنحو لمّی و ماتقدم وجود خداوند از تعریف او استنتاج می‌شود. با توجه به موضوع این مقاله از توضیح براهین دیگر صرف‌نظر می‌کنیم و به توضیح برهان وجودی می‌پردازیم. لایب‌نیتس برهان وجودی را معتبر می‌داند اما معتقد است که این برهان بصورتی که آنسلم و دکارت مطرح کرده‌اند کامل نیست و باید تکمیل شود. «من... کاملاً نشان داده‌ام که برهانی که دکارت از آنسلم گرفته براستی دقیقترین و ماهرانه‌ترین برهان است، اما هنوز در آن خلأی وجود دارد که باید برطرف شود».<sup>۶</sup> وی نظر توماس آکوئیناس را مبنی بر سفسطه‌آمیز بودن این برهان نمی‌پذیرد و دکارت را که بحق فلسفه مدرسی را بخوبی آموخته است، در احیای آن محق می‌داند.<sup>۷</sup>

لایب‌نیتس در مواضع مختلف تعابیر گوناگونی از برهان وجودی ارائه کرده است. لیکن بنظر او تمام این صور، کم و بیش، بیانگر معنای واحدی است و اساساً اختلاف چندانی میان آنها نیست. وی در آثار مختلف خود معمولاً با استفاده از مفهوم خداوند - بعنوان هستی کامل مطلق - می‌کوشد تا وجود او را نتیجه بگیرد:

بنا بتعریف، خداوند یک هستی کامل مطلق است. وجود، یک کمال است. پس خداوند موجود است.<sup>۸</sup> وی

گاهی بجای مطلق وجود، وجود ضروری را یک کمال می‌داند و نتیجه می‌گیرد که خداوند بالضروره موجود است. باعتقاد لایب‌نیتس همین برهان را می‌توان بصورتی ساده‌تر و بدون اشاره به کمالات اقامه نمود، باین معنی که اگر خداوند را بعنوان وجود ضروری، وجود بالذات و یا وجودی که ذاتش مستلزم وجود است، تعریف کنیم براحتی می‌توانیم بدون پیش کشیدن کمالات و با اجتناب از مشکلات ناشی از این امر، وجود خداوند را استنتاج کنیم؛ زیرا بنا بتعریف، وجود ضروری وجودی است که بالضروره موجود است و یا وجودی است که ذاتش مستلزم وجود است؛ و چنین وجودی باید موجود باشد.<sup>۹</sup> ظاهراً لایب‌نیتس در ارائه شکل اول برهان وجودی که از مفهوم هستی کامل، وجود خداوند را نتیجه می‌گیرد به برهان آنسلم و دکارت، و در صورت اخیر به برهان اسپینوزا توجه داشته است. بهر صورت همانطور که بیان شد، او تفاوت چندانی میان آنها نمی‌بیند؛ زیرا در نظر وی وجود ضروری وجودی است با کمال مطلق و برعکس، وجود کامل مطلق همان وجود ضروری است.

#### ۱ - ۳. نقص برهان وجودی

نقص برهان وجودی چیست و چگونه می‌توان آن را برطرف کرد؟ بنظر لایب‌نیتس برهان وجودی دکارت در مقابل این اعتراض که آیا مفهوم وجود کامل ممکن است یا خیر؟ آسیب‌پذیر است، زیرا بسا که این تصور متناقض بالذات باشد. بعبارت دیگر آیا اساساً می‌توان از خداوند بعنوان چیزی که واجد تمام کمالات است تصویری داشت؟ یا آنکه چنین تصویری ناممکن و ذاتاً متناقض است؟

۵. ر.ک:

William L. Reese, Dictionary of Philosophy and Religion, p. 535.

6. Leibniz, New Essays on Human Understanding, trans. and Ed. by Peter Remnant and Jonathan Bennett, Book IV, ChX.437.

7. Ibid.

۸. متلاً ر.ک: Leibniz, The Most Perfect being exist. 262  
برگرفته از اینترنت به نشانی: www. Philosophy. Leeds.ac.uk/GMR/hmp  
New Essays, Book IV, ChX.437

۹. ر.ک: To the Editor of the Journal de trevoux, 405  
از اینترنت به نشانی: www. Philosophy. Leeds.ac.uk/GMR/hmp

وی در توضیح مطلب به مفهوم بزرگترین عدد ممکن یا سریعترین حرکت ممکن اشاره می‌کند. در اینجا بنظر می‌رسد که ما آنچه را به زبان جاری می‌کنیم می‌فهمیم، اما چنین تصویری ذاتاً متناقض است و نمی‌تواند موجود باشد. حال همین مسئله را می‌توان در خصوص «بزرگترین یا کاملترین هستی» مطرح کرد. آیا این مفهوم مانند مفاهیم «بزرگترین عدد» یا «سریعترین حرکت» مستلزم تناقض نیست؟ من ماهیت حرکت و سرعت را کاملاً می‌فهمم و می‌دانم که بزرگترین یعنی چه. اما آیا اینها با هم سازگارند یا خیر، و آیا می‌توان آنها را بصورت تصور بیشترین سرعتی که حرکت می‌تواند داشته باشد، ترکیب کرد؟ همینطور من می‌دانم که «هستی» چیست و «بزرگترین» و «کاملترین» چیستند. اما آیا در تصور بزرگترین و کاملترین هستی مانند «بزرگترین عدد» یا «سریعترین حرکت» تناقضی وجود ندارد؟ یعنی آیا چنین تصویری ممکن است یا خیر؟ اگر مفهوم خداوند نیز مانند مفاهیم یا شده باشد باید نتیجه گرفت که خداوند موجود نیست، زیرا غیرممکن است.<sup>۱۰</sup>

بطوریکه ملاحظه می‌شود لایب‌نیتس این موضوع را از یک پرسش روان‌شناختی که آیا یک فرد خاص تصویری از وجود کامل دارد یا خیر (که درحقیقت نگرش و تلقی دکارت از این مسئله است) به یک مسئله منطقی سوق می‌دهد؛ باین معنی که آیا اساساً چنین مفهومی ممکن است یا خیر؟ (صرفنظر از اینکه آیا ذهن متناهی بشر می‌تواند واجد این تصور باشد یا خیر؟).

بنابراین با اعتقاد لایب‌نیتس ما تنها می‌توانیم این قضیه شرطیه را بپذیریم که «اگر خداوند ممکن باشد موجود است». و حال آنکه در براهین وجودی پیشینیان امکان چنین تصویری مسلّم فرض شده و اثبات نگردیده است. از اینرو بنظر لایب‌نیتس اعتبار براهان وجودی در گرو اثبات امکان این تصور است و این همان خلایق است که وی در پی رفع آنست. بنظر او در صورتی می‌توان از طریق براهان وجودی بنحو لمّی و یا بداهت ریاضی به اثبات وجود خداوند پرداخت که قبل از آن مقدم قضیه شرطیه یادشده، یعنی امکان تصور خداوند، را اثبات کرد.

البته همین اعتراض را منتقدان معاصر دکارت مطرح

کرده بودند و دکارت در پاسخ به اعتراضات آنان کوشیده است تا بنحوی امکان چنین تصویری را بیان نماید.<sup>۱۱</sup> اما مانند لایب‌نیتس این بحث را بعنوان یکی از ارکان مهم و اساسی براهان خویش قرار نداده است. بنظر لایب‌نیتس قضیه شرطیه مذکور بسیار مهم است، زیرا تنها قضیه‌ای است که در آن می‌توان از امکان به واقعیت رسید. «تنها خداوند (یا وجود واجب) است که این امتیاز را دارد که اگر ممکن باشد باید هست باشد».<sup>۱۲</sup> تنها در خصوص خداوند است که اگر بتوانیم امکان او را اثبات کنیم می‌توانیم وجودش را نتیجه بگیریم، در صورتیکه امکان موجودات دیگر دلیلی برای وجود آنها نیست. وی با این اعتقاد می‌کوشد تا مسیر خود را از اسپینوزا جدا سازد و بزعم خویش از ضرورت - انگاری نظام اسپینوزایی خلاصی می‌یابد، زیرا با اعتقاد اسپینوزا هر امر ممکن، واقعی است.

**\* در عصر جدید، دکارت که فلسفه خویش را بر ذهن و تصورات آن مبتنی می‌سازد، براهان وجودی را کاملاً هماهنگ با فلسفه خویش می‌یابد و آن را احیاء می‌کند، با این تفاوت که وی برخلاف آنسلم خداوند را بعنوان موجودی که کاملتر از آن را نتوان تصور کرد، تعریف می‌کند.**

۲ - ۳. براهین اثبات امکان خداوند

لایب‌نیتس معتقد است که امکان خداوند را بدرستی می‌توان اثبات کرد. وی برای این منظور دو براهان اقامه می‌کند که یکی از آنها امکان کاملترین هستی و دیگری امکان وجود ضروری یا وجودی که ذاتش مستلزم وجود

۱۰. ر.ک:

Leibniz, the Monadology and other Philosophical Writings, trans Latta, p.275.

۱۱. ر.ک:

The Philosophical Works of Descartes, Haldane and: Ross, Vol II. Objections and reply to Objections II.

۱۲. لایب‌نیتس، مونادولوژی، ترجمه حبیبی مهدوی، ص ۸۲۷.

داشته، بر وی عرضه کرده است. این مقاله اگرچه از آثار اولیه لایب‌نیتس است ولی با فلسفه وی هماهنگی کامل دارد و مضمون آن در آثار دیگر او نیز آمده است.<sup>۱۶</sup> لایب‌نیتس در این برهان می‌کوشد تا با استناد به مفهوم خداوند بعنوان کاملترین هستی، و بنحو لمّی، امکان وی را اثبات نماید. او ممکن را بمعنای غیرمتناقض بکار می‌برد و لذا در این برهان می‌خواهد ثابت کند که تصور خداوند بعنوان کاملترین هستی، یا وجودی که جامع جمیع کمالات است، مستلزم هیچ تناقضی نیست.

بنابر تعریف، وجود کامل تنها وجودی است که واجد تمام کمالات است. برای اینکه یک مفهوم، موجود باشد باید ممکن باشد و برای اینکه ممکن باشد باید مشتمل بر تناقض نباشد. حال برای اثبات امکان مفهوم وجود کامل باید بررسی کنیم که آیا جمیع کمالات می‌توانند در موضوع واحد جمع شوند یا خیر. برای این منظور باید بدانیم مقصود از کمال چیست، لذا لایب‌نیتس برهان خویش را با تعریف کمال آغاز می‌کند: «من هر کیفیت بسیطی را که ایجابی و مطلق باشد و موضوع خود را بدون هیچ حدی بیان کند، یک کمال می‌نامم».<sup>۱۷</sup> از بسیط بودن این کیفیات لازم می‌آید که غیرقابل تحلیل - و عبارت دیگر غیرقابل تعریف - باشند، زیرا تعریف آنها یا از طریق تحلیل ممکن است که این با فرض اصلی ما مبنی بر بسیط بودن کیفیات و کمالات، منافات دارد و یا بواسطه حدود آنها و از طریق سلب، امکان‌پذیر است، که این با ایجابی بودن کمالات در تعارض است.

باعتماد لایب‌نیتس با توجه به همین تعریف براحتی می‌توان نشان داد که تمام کمالات با یکدیگر سازگارند

است، اثبات می‌کند. او علاوه بر دو برهان مذکور عبارتی دارد که براساس آن می‌کوشد تا نوعی استدلال ظنی و احتمالی برای امکان تصور خداوند اقامه نماید؛ باین معنی که حتی اگر نتوان برهانی برای اثبات امکان خداوند اقامه کرد، باز هم باید امکان آن را محتمل دانست، عبارت دیگر بفرض فقدان برهان، باز هم باید فرض کرد که خداوند ممکن است. حال می‌کوشیم تا عبارت اخیر و دو برهان وی را توضیح دهیم.

#### ۱ - ۲ - ۳. استدلال ظنی و فرضی

همانطور که بیان شد، لایب‌نیتس در این استدلال فرض را بر این قرار می‌دهد که هنوز برهانی یقینی و قطعی برای اثبات امکان خداوند اقامه نگردیده است. بزعم وی حتی با این فرض باز هم شایسته است که خداوند را ممکن بدانیم، زیرا همواره باید فرض را بر جانب احتمال و امکان گذاشت. عبارت دیگر هر چیزی را باید ممکن دانست تا عدم امکان آن اثبات شود. «حق آنستکه امکان هر هستی، و بالاتر از همه امکان خداوند، را مسلم فرض کنیم تا وقتی که خلاف آن اثبات شود... یعنی در حالت کنونی معرفت خویش باید حکم کنیم که خداوند وجود دارد و مطابق آن عمل کنیم».<sup>۱۳</sup> بنظر لایب‌نیتس اگرچه مطلوب است که مردم توانا اثبات این امر را برعهده بگیرند و بکوشند تا با دقت و بدهات ریاضی درستی آن را تبیین نمایند ولی تا زمانی که این امر تحقق نیافته است، فرض مذکور «اگرچه یک برهان نیست ولی می‌تواند برای زندگی عملی کافی باشد».<sup>۱۴</sup>

برخی از منتقدان لایب‌نیتس در قوت استدلال یادشده تردید کرده‌اند، زیرا بعقیده آنان با استفاده از مقدمات این استدلال می‌توان یک استدلال ظنی، و با همان قوت برای الحاد و انکار وجود خداوند ترتیب داد.<sup>۱۵</sup>

#### ۲ - ۲ - ۳. برهان اول

گفتیم که لایب‌نیتس معتقد است که بخوبی می‌توان امکان وجود خداوند را اثبات کرد. وی برهان اول خویش را که درحقیقت مشهورترین برهان اوست، در مقاله‌ای با عنوان «کاملترین هستی موجود است» آورده و آن را در ملاقاتی که در سال ۱۶۷۶ در کشور هلند با اسپینوزا

13. New Essays, Book IV, Ch. X, 438.

14. G.W. Leibniz: Works, Duncun, G.M (ed and trans), 142.

۱۵. جهت آشنایی با این اعتراض و پاسخ آن ر.ک: Adams, presumption and the necessary Existence, p.21 The Cambridge companion to Leibniz, Ed. by Nicholas Jolley, p.358.

۱۶. متلار.ک:

Leibniz, Monadology, Latta (trans). p.242, 45. Leibniz, Philosophical Papers and Letters, Loemker, L.E (ed), 647.

17. Leibniz. The most perfect being exists, 261.

یعنی می‌توانند در موضوع واحدی جمع شوند؛ و عبارت دیگر مفهوم کاملترین هستی (یعنی وجودی که جامع جمیع کمالات است) ممکن است و مستلزم هیچگونه تناقض داخلی نیست. او در توضیح مطلب از ما می‌خواهد که گزاره‌ای بصورت «الف و ب ناسازگازند» را در نظر بگیریم. منظور از الف و ب دو کیفیت بسیط یا دو کمال است. حال وی می‌خواهد اثبات کند که گزاره «الف و ب ناسازگازند» نمی‌تواند بالضرورة صادق باشد و لذا «الف و ب» ناسازگار نخواهند بود و اجتماع آنها ممکن است.<sup>۱۸</sup>

مفهوم کاملترین هستی (یا وجودی که مشتمل بر جمیع کمالات است) ممکن می‌باشد.

همین استدلال را می‌توان با عبارت دیگر و باختصار چنین بیان کرد: یک مفهوم در صورتی موجود است که ممکن باشد و برای آنکه ممکن باشد باید مشتمل بر تناقض نباشد. تناقض بصورت الف و غیر الف است، اما چون مفهوم هستی کامل (خداوند) فقط مشتمل بر محمولهای ایجابی است، این مفهوم طاردهرگونه نفی است. بنابراین هیچ تناقضی در ذاتش قرار نخواهد گرفت؛ پس خداوند ممکن است.<sup>۱۹</sup>

بعقیده لایب‌نیس پس از اثبات امکان خداوند، با استفاده از برهان وجودی آنسلم و دکارت براحتمی می‌توان وجود وی را اثبات کرد. در ادامه می‌گوییم وجود یک کمال یا یک محمول ایجابی است. پس هستی کامل (یا خداوند) بالضرورة موجود است.

انتقاداتی بر برهان اول لایب‌نیس وارد کرده‌اند. از جمله اینکه گفته‌اند وی می‌کوشد تا با در نظر گرفتن دو کمال مانند الف و ب و اثبات اینکه گزاره «الف و ب مانعة الجمع و ناسازگازند» یک حقیقت ضروری نیست، امکان اجتماع جمیع کمالات را نتیجه بگیرد. اما از این امر که دو عضو یک مجموعه از خصوصیات می‌توانند بدون تناقض با یکدیگر جمع شوند و بعبارت دیگر اجتماع این دو خصوصیت ممکن است و مستلزم هیچ تناقضی نیست، نمی‌توان امکان اجتماع تمام اعضای آن مجموعه را نتیجه گرفت.

در پاسخ این اشکال گفته‌اند که اگرچه بطور کلی چنین است، و امکان اجتماع دو خصوصیت جواز امکان اجتماع همه خصوصیات را صادر نمی‌کند، لیکن در نمونه مورد بحث این امر امکانپذیر است؛ زیرا از اجتماع هر دو خصوصیت بسیط و ایجابی، خصوصیت نامتناقضی حاصل می‌شود که این خصوصیت نیز ایجابی محض

**\* لایب‌نیس چهار برهان برای اثبات وجود خداوند اقامه می‌کند: برهان جهان‌شناختی، برهان براساس حقایق سرمدی، برهان مبتنی بر هماهنگی پیشین بنیاد و برهان وجودی.**

در نظر لایب‌نیس یک قضیه در صورتی بالضرورة صادق است که یا فی نفسه بدیهی و بصورت «اینهمانی» باشد و یا قابل تحویل به قضیه بدیهی شود. بعبارت دیگر یک قضیه در صورتی صادق است که یا بدیهی باشد یا قابل اثبات. اما گزاره یادشده قابل اثبات نیست، زیرا نمی‌توان آنرا بدون تحلیل هر یک از حدودش اثبات کرد، و بنا به فرض، این حدود غیرقابل تحلیلند. از طرف دیگر بدیهی هم نیست و تعارض آنها را نمی‌توان بالذات و بیواسطه دریافت؛ بنابراین گزاره مذکور بالضرورة صادق نیست و بعبارت دیگر عدم اجتماع الف و ب در یک موضوع، ضروری نیست. بدین ترتیب این دو کمال می‌توانند در یک موضوع جمع شوند. از آنجا که همین استدلال در خصوص هر کمال دیگری هم که در نظر گرفته شود معتبر است، پس نتیجه می‌شود که تمام کمالات با یکدیگر سازگازند و یک موضوع برای همه کمالات (یعنی کاملترین هستی) می‌تواند موجود باشد. بنابراین

۱۸. باعتماد لایب‌نیس اگر بیش از دو کمال را نیز در نظر بگیریم وضع بهمین صورت خواهد بود. لذا در صورتیکه بتوان امکان اجتماع دو کمال را اثبات کرد می‌توان اجتماع همه کمالات را نیز ممکن دانست.

۱۹. ر.ک: لایب‌نیس، ماندولوزی، ترجمه یحیی مهدوی، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.



است. حال از آنجا که خصوصیات ایجابی محض هرگز نمی‌توانند طارد یکدیگر باشند، این خصوصیت جدید خود می‌تواند منطقی و بدون هیچ تناقضی با هر خصوصیت ایجابی و بسیطی که در نظر بگیریم، جمع شود (و همینطور تا بینهایت).<sup>۲۰</sup>

برخی از مفسران، مانند راسل، برهان اول لایبنیتس را کاملاً معتبر می‌دانند و معتقدند که وی در این برهان بخوبی توانسته است بنحو لمّی امکان خداوند را اثبات نماید. لیکن اعتراض خویش را متوجه اصل برهان وجودی و انتقاد کانت مبنی بر اینکه وجود نمی‌تواند یک محمول باشد، می‌نماید.

راسل می‌نویسد: «این استدلال از آن حیث که اثبات می‌کند خداوند، آنگونه که تعریف می‌شود، ذاتاً متناقض نیست یقیناً معتبر است؛ و برحسب نظریه تحلیلی احکام ضروری، این تمام چیزی است که برای اثبات امکان او لازم است. اما نکته قابل توجه خود برهان وجودی است که مستلزم این بیان است که چون وجود، یک محمول است، خداوند موجود است».<sup>۲۱</sup>

بنظر وی لایبنیتس با مقدماتی که پذیرفته است باید به این موضع کانت می‌رسید که وجود یک محمول نیست و در نتیجه عدم وجود خداوند نمی‌تواند ذاتاً متناقض باشد.<sup>۲۲</sup>

### ۳ - ۲ - ۳. برهان دوم

پیش از این گفتیم که لایبنیتس در برهان وجودی خویش گاهی از مفهوم خداوند بعنوان کاملترین هستی، وجود او را نتیجه می‌گیرد و گاهی از مفهوم خداوند بعنوان وجود بالذات یا چیزی که ذاتش مستلزم وجودش است. ازاینرو در برهان اول امکان، کاملترین هستی را اثبات کرد و در برهان دوم می‌کوشد تا امکان هستی بالذات یا چیزی که ذاتش مستلزم وجود است را بیان نماید. وی در نامه‌ای که به سردبیر ژورنال دوترود نوشته، پس از اشاره به برهان وجودی دکارت اظهار داشته است که می‌توان برهانی ساده‌تر و بدون سخن گفتن از کمالات برای اثبات وجود خداوند اقامه نمود و بدین ترتیب از انتقادات کسانی که منکر سازگاری تمام کمالات در امان بود، زیرا همینکه بگوییم خداوند یک هستی بالذات است یا وجودی است

که بحسب ذاتش موجود است، براحتی می‌توان از این تعریف نتیجه گرفت که چنین چیزی اگر ممکن باشد موجود خواهد بود و بعبارت دیگر این نتیجه لازمه آن تعریف است.<sup>۲۳</sup>

در هر حال لایبنیتس در برهان دوم خویش می‌خواهد اثبات نماید که هستی ضروری، ممکن است و مستلزم هیچ تناقضی نیست. وی استدلال خویش را بر این مقدمه مبتنی می‌سازد که اگر هستی ضروری ممکن نباشد هیچ وجودی ممکن نخواهد بود؛ زیرا جهت کافی وجودهای ممکن یا ناضروری یک وجود ضروری است. حال کافی است که باجمال امکان اشیائی را بپذیریم. دراینصورت باید امکان هستی ضروری را نیز پذیرفت. لایبنیتس در نامه مذکور می‌نویسد: «آنهايي که معتقدند از صرف مفاهیم، تصورات و یا ذوات ممکن هرگز نمی‌توان وجود واقعی را استخراج کرد، درواقع امکان وجود بالذات را انکار می‌کنند. اما اگر وجود بالذات غیرممکن باشد تمام وجودهای بالغیر نیز غیرممکن خواهند بود، زیرا آنها درنهایت بواسطه وجود بالذات موجودند؛ بنابراین هیچ چیز نمی‌تواند موجود باشد».<sup>۲۴</sup>

بنظر می‌رسد که این برهان یک برهانی لمّی صرف نیست، زیرا لایبنیتس با استناد به موجودات واقعی و بالفعل باثبات امکان خداوند می‌پردازد که ظاهراً نوعی انتقال به برهان انی است. ازاینرو راسل متذکر می‌شود که در این برهان امکان خداوند بنحو متأخر و از وجود اشیاء ممکن نتیجه می‌شود، لذا این نحوه استدلال را مربوط به برهان جهان‌شناختی می‌داند.<sup>۲۵</sup> دراینصورت اگرچه استدلال لایبنیتس معتبر است اما چگونه می‌تواند مکمل برهان وجودی باشد، برهانی که وی مدعی است می‌تواند مشتمل بر هیچ عنصر متأخر و تجربی نباشد. باعتقاد لایبنیتس برهان وی می‌تواند خلاء برهان وجودی را بپرکند و آن را به استدلالی با بداهت و تیقن

۲۰. The Cambridge Companion to Leibniz, p.359, ر.ک.

21. Bertrand Russell, The Philosophy of Leibniz, p.174.

22. Ibid, p.175.

۲۳. To the Editor of the Journal de Trevoux, 405, ر.ک.

24. Ibid.

25. Russell, The Philosophy of Leibniz, p.173.

ریاضی مبدل سازد. اما اگر استدلال وی درباره امکان خداوند مبتنی بر اشیاء موجود (یعنی مبتنی بر امور تجربی است)، چگونه می‌تواند از عهده این امر بر آید؟ برخی از مفسران لایب‌نیتس کوشیده‌اند تا مشکل یادشده را بنوعی حل نمایند. مثلاً بنظر دیوید بلومن‌فلد<sup>۲۶</sup> آنجا که لایب‌نیتس به اشیاء موجود و امکان آنها استناد می‌کند و از این طریق می‌کوشد تا امکان وجود ضروری را اثبات نماید، به اشیاء بالفعل و واقعی که وجود آنها را از طریق تجربه می‌یابیم و در واقع از مقدمات برهان جهان‌شناختی است، نظر ندارد، بلکه به اشیائی استناد می‌کند که از تعاریف ناشی می‌شوند.<sup>۲۷</sup> توضیح اینکه بعقیده لایب‌نیتس اگر تعریف مفهومی نامتناقض باشد آنگاه وجود چیزی که نمونه و مثالی از آن مفهوم باشد ممکن خواهد بود. بزعم وی تعریف «واقعی» (در مقابل تعریف «اسمی» صرف) تعریفی است که مشتمل است بر برهانی مبنی بر اینکه شیء تعریف‌شده نامتناقض است.<sup>۲۸</sup> بتصور لایب‌نیتس نمونه‌های فراوانی از اینگونه تعاریف وجود دارد که علم ما به واقعی بودن برخی از آنها براساس مبانی ماتقدم و لمسی است. حال با توجه به مطالب یادشده می‌توان مقدمه مورد نظر یعنی استناد به امکان اشیاء را با انتخاب یکی از این تعاریف و بدون استناد به امکان اشیاء بالفعل و واقعی، فراهم کرد و مراحل استدلال را بصورت ذیل بیان داشت:

۱. اگر وجود ضروری ممکن نباشد هیچ وجودی ممکن نخواهد بود.
۲. اگر تعریف مفهومی نامتناقض باشد، آنگاه وجودی که نمونه و مثالی از آن مفهوم است ممکن خواهد بود.
۳. لیکن نمونه‌هایی از تعاریف مفاهیمی وجود دارد که نامتناقضند. (مثلاً دایره عبارتست از شکلی که تمام نقاط محیط آن تا مرکز به یک فاصله باشد، و ما بنحو لمسی می‌دانیم که این تعریف نامتناقض است).
۴. بنابراین وجودی که نمونه و مثالی از مفهوم دایره باشد، ممکن است.

۵. پس چیزی ممکن است.

۶. در نتیجه یک وجود ضروری ممکن است.

حال ممکن است که کسی مقدمه سوم این استدلال را

مورد اعتراض قرار دهد و آنرا آئی و تجربی بدانند. باین معنی که اگرچه وی دایره و اشیاء دیگری از این قبیل را ممکن می‌داند اما این امر تنها بدانجهت است که او نمونه‌هایی از آنها را تجربه کرده است، نه اینکه امکان آنها را بنحو لمسی می‌داند. لیکن این تصور نادرست است زیرا باعتقاد لایب‌نیتس اگر وجود چیزی از ماهیتش ناشی شود، آنرا باید بنحو لمسی ممکن دانست. وی تأکید می‌کند که:

من می‌گویم بنحو لمسی (یعنی نه از طریق تجربه بلکه از طریق ماهیت خود شیء)، درست همانطور که می‌توان تصور کرد که عدد سه، دایره و اشیاء دیگری از این نوع ممکنند، حتی اگر وجود واقعی و بالفعل آنها را تجربه نکرده باشیم.<sup>۲۹</sup>

کاپلستون نیز اشکال مذکور را مطرح می‌کند و در پاسخ آن می‌نویسد: «لایب‌نیتس از جهت ظاهر کلمات از موجود ممکن خارجی به وجود بتفسه استدلال نمی‌کند، بلکه از امکان عام موجود ممکن (بامکان خاص) استدلال می‌کند. البته می‌توان گفت که فقط بسبب این که ما با موجودات ممکن الوجود خارجی آشناییم، یعنی بسبب آنکه می‌دانیم که قضیه ممکنه موجب وجود دارد، به امکان آن علم داریم و جمله «بنابراین هیچ چیزی ممکن نیست موجود باشد» از جمله دیگری حکایت می‌کند، یعنی «اما چیزی وجود دارد» و از آن این نتیجه حاصل می‌شود که «بنابراین موجود ممکن بامکان خاص ممکن است».

بهرحال لایب‌نیتس، از حیث ظاهر فقط، در قلمرو امکان باقی می‌ماند.<sup>۳۰</sup>

\* \* \*

26. David Blumenfeld.

27. The Cambridge Companion to Leibniz, p.363. ر.ک.

28. G.W. Leibniz: Philosophical Papers and Letters, 293.

29. The Cambridge companion to Leibniz, p.364.

۳۰. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد چهارم، ترجمه غلامرضا اعوانی، ص ۴۱۰.